

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نذیر دلسوز

۲۷ جنوری ۲۰۱۴

آیا واقعاً سرحدات خاکی ارزش خود را از دست داده اند؟؟

خوانندگان نهایت عزیز و گرامی!

آنچه در ذیل خدمت تان تقدیم می گردد، بحثی است میان این قلم و فرد دیگری به ارتباط این که آیا مبارزات استقلال طلبانه در شرایط کنونی هنوز هم و کما فی السابق موضوعیت حیاتی خود را دارد و یا این که به تعبیر ایشان چون «سرحدات خاکی ارزش خود را از دست داده اند.» و در جهانی که زندگانی می نمائیم آنچنان «جهانی» شده است که بحث از مفهوم «استقلال» کهنه شده و به تاریخ پیوسته است. این شما و اینهم آن بحث فیس بوکی:

نخست باید عرض شود هر چند تنگنای چوکاتک موجود [که طراحان آن اهداف خاص خود شان را که همانا زیر ذره بین قرار دادن نویسندگان و شناختن منطقی از طرز دید شان نسبت به منافع خود آنان است همچنان ...] مزید بر کمی وقت و اشتغال به کاری بس مهمتر (از منظر این قلم و دوستانش) سبب شده تا بتوانم بیشتر به متن تلگراف گونه شما بپردازم ؛ با آنهم چون در این اواخر اینجا و آنجا دیده می شود که عده ای از عناصر انقیاد طلب و آنهایی که حیات و ممات کشور در بند ما افغانستان را در سینی اخلاص گذاشته تقدیم اشغالگران استعمار گر نموده اند؛ تا باشد به یمن چنین وطن فروشی نواله ای هم برای آنها برسد، در عقب چنین بازی با کلمات خود را پنهان نموده «تئوری نشخوار» می نمایند، تلاش خواهم کرد در زمینه اندکی مکث نمایم.

به نظر من جهت رسیدن به یک درک واحد، بهتر است نخست برداشت هایمان را از مفاهیم مورد بحث توحید نمائیم، یعنی در گام اول ببینیم این استقلال و آزادی چه معنایی دارند و نقاط مغایر و انطباق آنها در کجاست:

معنای استقلال به استناد فرهنگ بزرگ ۸ جلدی سخن، جلد اول- صفحه ۳۸۶:

استقلال- عربی – مصدر:

۱- در تصمیمات یا رفتار خود، تابع دستور یا خواست دیگران نبودن؛ داشتن حق یا توانائی تصمیم گیری در اداره کارها؛ [مثال ها]

۲ – (سیاسی) آزادی عمل داشتن کشوری در وضع و اجرای قوانین و فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مربوط به خود؛[مثال ها]

۳ – (قدیمی) انجام دادن کار بدون یاری دیگران

آزادی (حاصل مصدر)

بیجا نخواهد بود در همین جا ببینیم که داریوش آشوری در کتابش (دانشنامه سیاسی) کلمه آزادی را چگونه معنا نموده است:

«آزادی (freedom) در وسیعترین معنای کلمه حالتی ست که در آن چیزی محدود و وابسته به چیزهای دیگر نباشد و بتواند در فضاء جا به جا شود، و در مورد انسان، حالتی است که در آن «اراده» ی شخص برای رسیدن به مقصود خویش به مانعی برخورد نکند. اما این تعریف بسیار کلی و مطلق است، حال آن که آزادی به معنای مطلق برای هیچ موجودی در جهان وجود ندارد و بنابراین، در هر بحثی از آزادی نسبت آن را باید در نظر داشت و در مورد همواره علت آزادی (یعنی، برای چه) و جهت آن (یعنی، آزاد برای چه) مطرح است. صفحه ۲۰ کتاب نامبرده.»

همچنین محمود طلو عی نیز به ارتباط آزادی در کتاب قطورش معنون به «فرهنگ جامع سیاسی» چنین می نویسد:

«آزادی (Liberty) به مفهوم مطلق آن مطلوب هیچ ایدئولوژی نیست، ولی در مفهوم پذیرفته شده آن، یعنی در حدی که به حقوق و آزادیهای دیگران لطمه نزند، مورد تأیید همه مکاتب و ایدئولوژیهاست و هیچ رژیمی در جهان نمی تواند علناً آن را نفی کند.

مهمترین آزادیهایی که در اعلامیه حقوق بشر روی آن تأکید شده آزادی عقیده و مذهب، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعات و آزادی مسافرت است.»

برای آن که عده ای فکر نکند که جنابشان کاشف کلمه آزادی می باشد، معنای آن را در فرهنگ پر بار زبان کشور ما از نظر می گذاریم:

«عمادی شهریار

آزادی آرزوست مرا دیر سالهاست

تا کی ز بندگی نه کم از سرو و سوسنم

فردوسی

به آزادی است از خرد هر کسی

چنان چون ننالد ز اختر بسی

ناصر خسرو

جانت آزادی نیابد جز به علم و بندگی

گر بدین برهانت باید رو بدین اندر نگر

امام محمد غزالی: کیمیای سعادت

آزادی اندر بی حاجتی است.

در اینجا آگاهانه از شگافتن کلمه آزادی به مثابه یک مفهوم فلسفی که با دقت کامل از طرف مارکس و انگلس در تقابل با افکار هگل شگافته شده و درک آن را در قید درک زوج دیالکتیکی آن یعنی «ضرورت» مطرح نموده اند، می گذرم زیرا این امکان را که طرف مقابل اساساً با هر آنچه به وسیله مارکس و انگلس و مکتب فکری آنها آورده شده در تقابل «مطلق» قرار داشته باشد، منتفی نمی دانم.

وقتی در نخستین و عامترین معنای استقلال می خوانیم:

۱- در تصمیمات یا رفتار خود، تابع دستور یا خواست دیگران نبودن؛ داشتن حق یا توانائی تصمیم گیری در اداره کارها؛ [مثال ها]

سخت دلم می خواهد از جنابانی که عصر مفهوم استقلال را سپری شده می دانند، بپرسم؛ تا برداشت شان را نخست از این تعریف عام کلمه استقلال بیان دارند. به خصوص لطف نموده بر این نکته هم روشنی ببندازند که وقتی عصر

استقلال را خاتمه یافته تلقی و تبلیغ می نمایند، آیا در موضعگیری فعلی شان یعنی نفی استقلال، اصل استقلال وجود داشته و یا خیر؟ و یا به عبارت دیگر در تصمیمات یا رفتار خود، تابع دستور دیگران بوده اند و یا خیر و اصولاً آیا از «داشتن حق یا توانائی تصمیم گیری در اداره کارها» برخوردار بوده اند؟ اگر بوده اند چرا مقابل حق و عملکرد خود حرف می زنند و اگر نبوده اند، برداشتی را که از آزادی نزد شان وجود دارد و ما آن را در خطوط کلی آن از زبان طلوعی بیان داشتیم، کجا شده است؟؟

متأسفانه کمبود وقت به من امکان نمی دهد تا این بحث را با در نظر داشت تمام تعاریفی که از آن صورت گرفت، مورد مذاقه قرار دهم، ناگزیر به همین اشاره و به امید آن که «عاقلان سخن نگفته دانند»، اکتفاء نموده؛ خیلی ها مختصر بدین می پردازم که چنین تئوری بافی هائی چرا به وجود آمده و کدام منافع و اهدافی را می خواهند بدان وسیله از انظار پنهان بدارند:

شیوه تفهیم تان گرچه با نوع تعقید و تعمیه همراهی شده، با آنهاست استنباط اینجانب از خامه تان چنین است: شما با طرح پرسش "استقلال چیست" تان، در واقع می خواهید تجاوز ناتو و امریکا به افغانستان را از مؤلفه اصلی آن تهی ساخته؛ به جای آن خط دید سیاسی - ادبی و... ترویج شده توسط نظریه پردازان و نویسندگان مدافع منافع سرمایه جهانی را - که برای آنان گزینه دلخواه و مطلوب می باشد - جایگزین سازید. تازمانی که طبقات بهره کش در ادوار تاریخ (نمونه قیام برده ها به رهبری سپارتاگوس) به مثابه آقا و بادران جهان وجود دارند و برای کسب ماحصل نیروی کار و زحمت مردم دست به غارت و تاراج و تسخیر سرزمین های دیگران می زنند؛ مقوله استقلال همان بار اصلی خود را بازتاب می دهد. تا زمانی مقولات کلی ترین مفاهیمی می باشند که در جریان یک علم تدوین و شکل بگیرند و اساس و بنیاد همان علم را تشکیل بدهند [و تا زمانی که طبقات بهره کش و طبقات بهره ده وجود داشته باشند و مبارزه طبقاتی علماً تدوین و تنظیم شده باشد - (که شده...) مقوله آزادی و مقوله استقلال (که هر دو بار معنایی خود را دارند) همچنان محتوای اصلی یا به فرموده شما محتوای "کلاسیک"ش را دارا می باشد، اگر شماری از "تازه اندیشان" به واژه ها و مقولات بار موافق تمنیات ذهنی خود (به مفهوم تولید شده از تربیون سرمایه جهانی) را بدهند و آنها را در بستر ذهنیت سازی نسل جوان کشور های خود سمت و سو بدهند، این دیگر کار آئی گذرا داشته به هیچ صورت دیرنده و ماندگار بوده نمی تواند.

و اما این که آیا واقعاً «سرحدات خاکی ارزش خود را از دست داده اند». و در نتیجه نباید برای استقلال کشور و حق حاکمیت مردم آن پنجه بر رخسار اشغالگران کشید و در عوض راه چاکری، انجونیزم و مدال گیری پیشه نمود، از شما خواهش می کنم تا حد اقل از سرنوشت ده ها هزار پناهجویی که در طی سال گذشته به وسیله محافظان «سرحدات خاکی» مقدس شان به خاک و خون کشانیده شده و یا هم طعمه نهنگهای اقیانوسها گردیده اند، توجه نمائید. اطمینان دارم آنهایی که از جایی و بر مبنای وظیفه تئوری «بی ارزشی سرحدات خاکی» را نشخوار نمی نمایند، نفس دقت در سرنوشت این ده ها هزار پناهجوی بالاترین شناخت از اشغالگران و تئوری های آنها را خواهد داد.